



آسانسور ● زهره پریخ

آسانسوری بود، بی حوصله. هر روز می رفت تا طبقه‌ی چهارم و برمی گشت. فقط گاهی وسط طبقه‌ها گیر می کرد.

یک روز که حوصله‌اش سر رفته بود، یکهو، یکی دکمه را زد. آسانسور با بی حوصلگی فریاد کشید: «۱، ۲، ۳، ۴، کدامشان؟»

و باهمه‌ی زورش، تند تند رفت پایین؛ بعد طبقه‌ی سوم، دوم؛ اول، پارکینگ، بعد زمین را شکافت و رفت زیر زمین، زیر زمین، باز هم زیر زمین. یکهو ایستاد. در باز شد، از میان آتش و گرمای دل زمین، یک دیو برشته جست زد توی آسانسور و گفت: «وای، کباب شدم، برو بالا چه خوب شد که حوصله‌ات سر رفت و کلافه شدی!»

بابای من ● افسانه موسوی گرمارودی

بچه فیل گفت: «بابای من وقتی عصبانی می شود، فریاد می کشد.»

بچه گرگ گفت: «بابای من وقتی عصبانی می شود، زوزه می کشد.»

بچه شیر گفت: «بابای من وقتی عصبانی می شود، نعره می کشد.»

بچه فیل و بچه گرگ و بچه شیر به بچه آهو گفتند: «بابای تو چه کار می کند؟»

بچه آهو آن‌ها را نگاه کرد و گفت: «بابای من اگر عصبانی شود، فقط لیس لیس آب سرد می خورد!»

چیست این چیست آن

● مهری ماهوتی

بوس می کنه
سوت می زنه
می خنده
هم تو داری
هم بنده

قاب تو هستم
یک قاب زیبا
نوی دل من
شکل تو پیدا

دوتا هست و یکی نیست
پلاستیکی و ابری است
پوش لنگه به لنگه
برو بندر لنگه

دلش پُر
زیرش آتیش گرگر
همه گشنه خودش سیر
رئیش شده کفگیر



حیف حیف حیف! ● عزت... الوندی

رُپ رُپ رُپ. صدای پایم خیلی ترسناک است؛ نه؟
قِچ قِچ قِچ شاخم خیلی تیز است؛ نه؟
گُرْمپ گُرْمپ گُرْمپ تنم خیلی گنده است؛ نه؟
حیف حیف حیف، چشم‌هایم خیلی ضعیف است؛ نه؟
کسی برای یک کرگدن پیر عینک ندارد؟

● تصویرگر: الهام عطایی آذر



● تصویرگر: نیلوفر برومند